

# لاروشفوکو

## بسم خودش

از خویش سخن گفتن - و در ابتکار راه انصاف و صراحت و واقع بینی پیمودن معمولا بسیار دشوار است و به خودشناسی و پختگی و استواری شخصیت نیاز دارد. آنچه تجارب روزانه در این مورد نشان میدهد این نکته است که مردم غالبا از تگریستن به خود و به انگیزه های واقعی اعمال خود، دانسته یا نادانسته، تن میزند و آسایش خیال را در این یافته اند که بهر فریب و دلیل تراشی که بدان دسترس افتد از رودرو شدن با کمبودها و نقصها و احيانا زشتکارهای خود بگریزند. وقتی ضرورتی پیش می آید و شخصی در مورد خود به داوری می نشیند، معمولا افراط و تفریط می بینی: یا رجزخوانی و یاد به عقیب اندازی و «چنین و چنان کردم» گویی های ادعایی است که پیش پای تو می افکند و یا شکسته نفسی های لوس که خود پوششی است برای ادعای های گزاف غالبا بی اساس. البته این دو سنخ مستطاب که ذکرشان رفت روی هم رفته در اقلیتند. در بیشتر موارد، اشخاص ترجیح میدهند که از خود چیزی نگویند و ادعاهایی را که در مورد فضایل پنداری فراوان خویش دارند همان در ذهن خود پنهان بدارند تا از طعن دانایان نکتبه بین در امان باشند... باتوجه به این دشواری است که کار کسانی چون موفتی و همین لاروشفوکو (که از بیان حسن و نقص خود رویگردان نبوده و در خود عیان سازی متصف و واقع بین بوده اند) درخور توجه و ستایش است. موفتی خویشتر را تنها درونمایه سه مجلد کتاب مقالات خود اعلام میکند و در مقدمه شیرین و دلچسبی به خواننده هشدار میدهد که اگر به طلب چیزی دیگر آمده است بهتر است از همان آغاز کتاب او را به کناری افکند و بیهوده وقت عزیز خویش را بیه ناسازد؛ وجه بهتر که به

در مورد باقی صفات و سیرتهای خود نیز بهمین نحو راستگو خواهم بود چون خویشتر را به آن اندازه که برای خودشناسی ضرورت دارد مطالعه کرده ام و از بیان صفات نیکی که ممکن است داشته باشم رویگردان نیستم و در مورد اقرار به نقاط ضعف و صیوبی که قطعاً دارم نیز از دلگویی و صراحت لهجه باک ندارم. اجازه بدیید در این مورد سخن را از خلق و خوی خود آغاز کنم. عادتاً افسرده و دلگرفته ام چنانکه به ندرت اتفاق افتاده است که در طول سه چهار سال اخیر بیش از سه یا چهار بار کسی مرا خندان دیده باشد. پایتیمه، فکر میکنم که اگر دلگرفتگی و ملال من صرفاً ناشی از خلق و خوی من میبود اهمیت چندانی نداشت و تحمل آن نسبتاً آسان بود؛ اما مقدار زیادی از این افسردگی از منابع دیگر ناشی میشود و تخمیل را مشغول میدارد و ذهنم را در اختیار میگیرد به حدی که غالباً بدون اظهار کلمه ای در رویا فرو می روم و یا بدون آنکه خودم از مفهوم آنچه میگویم آگاه باشم، سخن می رانم. با ناآشنایان بسیار خویشتر دارم و حتی با بیشتر کسانی که میشناسم نیز چندان زبان گشاده نیستم. میدانم که این يك نقص است و برای رها ساختن خود از قید آن از هیچ اقدامی رویگردان نیستم؛ ولیکن از آنجاکه حالت گرفته چهره ام سبب میشود که خویشتر را تر و لب به هم برتر از آنچه در واقع هستم به نظر آیم، و نیز به جهت آنکه در ندرت ما نیست که خویشتر را از بند حالت خموشی و سکون خاصی که ترتیب طبیعی اعضاء چهره ما به ما می بخشد رها سازیم، فکر میکنم اگر هم موفق شوم که از درون، خویشتر را از این نقص برهانم باز از بیرون، نشانه های نامیمونی برجا خواهد ماند، آدم باهوشی هستم و از بیان

سراغ کتاب دلچسبتری برود. البته این يك شکسته نفسی و خود کم انگاری شیرین و قابل گلدست است زیرا که موفتی بی گمان یکی از دوست داهنتی ترین اینها بشر است و امیدوارم فرصت و توفیق ترجمه نمونه های دیگری از مقالات گرانقدر او دست دهد. و اما در اینجا لاروشفوکو، این روانشناس دانا و نکته بین، از سیمای بیرون و درون خود يك تصویر میگوید بدست داده است که می تواند برای بسیاری از موفتی واقع بینی قوتواضع باشد. در پایان نیز نمونه های دیگری از کتاب جملات قصار او را عرضه داشته ام و باقی بقایان مترجم را

قامت من متوسط و جشام محکم و متناسب است و رنگ پوست چهره ام تیره اما نسبتاً یکنواخت است؛ پیشانی ام بلند و به نحو نسبتاً مطلوبی فراخ است؛ چشمانم سیاه و کوچک و ابروانم سیاه و پر پشت و لیکن خوشنما است؛ برای من آسان نیست که بگویم بینی ام چون است؛ از آنکه نه صاف است و نه خمیده؛ نه گوشت آلود است و نه نوسک تیز (است کم خودم اینطور فکر نمیکنم). همه آنچه میدانم این است که بینی ام نسبتاً بزرگ است تا کوچک و يك کمی بیش از اندازه

به پایین متمایل است. دهان فراخی دارم، با لبهایی که معمولا نسبتاً سرخ رنگند و از نظر شکل نه خوبند و نه بد. دندانهای سفید و کم و بیش منظمند. به من گفته اند که چانه ام تا حدودی زیاده پیش آمده است و من که هم اکنون بر چانه ام دست کشیده و خویشتر را درآینه و در آنداز کرده ام تا صدق یا کذب گفته فوق را دریابم، درست نمیدانم که در این باره چه حکم کنم. در مورد شکل چهره ام، باید بگویم که مال من یا هر نوع استتیل شکل است و با بیضوی؛ اما مشکل بتوان بطور قطع معین کرد که کدامیک از این دو است. موی سرم تیره رنگ و به طور طبیعی مجعد، پر پشت و بلند است چنانکه می توانم ادعا کنم که موهای خوب و فراوان دارم. حالت چهره ام رنگی از افسردگی و کناره جویی در خود دارد که سبب میشود غالب مردم تصور کنند که من پرنخوت و متکبرم و حال آنکه اصلاً چنین نیستم. عادتاً زیاد حرکت میکنم؛ شاید کمی زیاده از آنچه که لازم است؛ به نحوی که بهنگام صحبت، مدام سرودبستم را تکان میدهم. به زبان ساده، این همان است که معتقدم از نظر ظاهر هستم و بنظر می آیم، و فکر می کنم که عقیده خودم در این مورد از حقیقت چندان دور نیست.

این حقیقت ابایی ندارم؛ شکسته نفسی کردن در این باره چه فایده دارد؟ شکسته نفسی و طفره رفتن از بیان خصال نیکو و امتیازاتی که از آن برخورداریم در دیده من بیشتر در حکم پنهان داشتن مقداری خودپستندی در پس پرده‌ی سی از فروتنی است؛ بدینوسیله به حیل‌هایی زیرکانه توسل می‌جویم تا مردم ما را بهتر از آنچه در واقع مدعی آن هستیم، بشمار آورند. تا آنجا که بهمن مربوط میشود، به این رضاییم که مرا به همان اندازه خوش منظر بدانند که من می‌نامم؛ و به همان اندازه مطبوع که خوبیشتن را تصویر میکنم و بهمان اندازه نکته‌بین و معقول که می‌گویم هستم. پس در این نکته جای بحث نیست: من آدم یا هوشی هستم؛ اما افسردگی و ملال، موش را تباه ساخته است؛ چون با آنکه زبانی گویا و حافظه‌ی نیرومند دارم و از تفکر خط‌آلود میرا هستم با اینهمه، اندیشه‌های تیره و ملال‌آلودم آنچنان ذهن مرا به خود سرگرم میدانند که غالباً افکار خود را بدیدان میکنم. گفت و شنود با اشخاصی که از ادب و تربیت خوب بهره‌ورند یکی از لذتهای است که سخت بدان دلبسته‌ام و از آن شادمان میشوم. خوش دارم که صحبت، جدی و بیشتر مربوط به مسایل اخلاقی باشد؛ اما اگر صرفاً سرگرم‌کننده باشد باز از آن لذت می‌برم. و اگر خودم در بیان لطیفه و شوخی چندان علاقه‌ی نشان نمیدهم این بهر حال به آن معنا نیست که اوزش لطیفه‌های خوشایند را در نمی‌یابم و یا از شوخی‌های با مزه و نیشدار که برخی اذهان کم‌مایه در بیان آنها مهارت بسیار دارند لذتی بر نمی‌گیرم. اگر به کسب افتخارات ادبی علاقه‌ی میداشتم، فکر میکنم که به اندک زحمتی میتوانستم از برای خویش شهرتی فراهم آورم؛ چون نثر را نیکو می‌نویسم و شعرم از ارزش نسبی برخوردار است. خواندن همه‌گونه مطلب را خوش دارم اما خاصه آنگونه مطالب را که برای پرورش ذهن و قوام بخشیدن روح چیزی در خود دارند. و بیش از هر چیز دیگر، از در میان نهادن خواننده‌های خود با یک شخص هوشمند لذت می‌برم، چه با اینکار انسان میتواند مدام درباره آنچه

که میخواند به تفکر پردازد و اینگونه تفکرات زیربنای لذتبخش‌ترین و بارورترین گفت و شنودهاست. میتوانم نوشته‌های نظم و نثر را که به رسم نظر خواهی به من تسلیم میشود بدوستی و متصفانه داوری و ارزیابی کنم، گرچه در بیان عقیده خود اندکی زیاده صریح هستم. یکی دیگر از نقاط ضعف من آنست که گهگاه به فرقی گزاورها و تمایزهای فوق‌العاده ظریف و باریکبینانه گرایش پیدا میکنم و در خرده‌گیری زیاده سختگیر میشوم. از گوش دادن به جر و بحث ابایی ندارم؛ در واقع خودم غالباً به جر و بحث می‌پردازم؛ اما ناعدا از عقیده خود شدت دفاع میکنم و چون کسی ادعای نادوستی بر ضد من اقامه کند گاه طرف مباحثه را آنچنان پر شور به رعایت عقل و منطق اندرز میدهم که خودم سخت از حیطه عقل و منطق بیرون می‌افتم. از آنجاکه دوست اندیشم و طبعاً به خوبیها، تمایل دارم، چنان مشتاقم که از نظر اجتماعی شخص مورد پذیرش باشم که بزرگترین لذتی که دوستانم میتوانند نصیب کنند آنست که در کمال صمیمیت کمبودها و عیب‌های ما را بهمن گوشزد نمایند. آن عده که مرا از نزدیک میشناسند و این لطف را فرحتم روا داشته‌اند که در این باره عقیده خود را با من در میان گذارند خوب میدانند که همیشه اینگونه اظهار عقیده‌ها را با همه شادی و پشتی که قابل تصور است و در کمال خضوع و خشوع پذیرا شده‌ام. شوخا و شهنات من همه معتدل و بقدر کافی تحت ضبط و کنترل هستند؛ به ندرت کسی مرا در حال خشم و غضب دیده است و هرگز نسبت به کسی احساس بدخواهی و تنفر نداشته‌ام. با اینهمه، اگر کسی نسبت بهمن ستم روا دارد از انتقام جویی ناتوان نیستم و دور از شرف آنست که انسان توهین و اهانت را بی‌پاسخ بگذارد. به عکس، به من گفته‌اند که در من حسن وظیفه آنچنان موثر نقش تنفر را برعهده می‌گیرد که پس جدی‌تر و موثرتر از بسیاری کسان دیگر به انتقام جویی برمیخیزم. جاه‌طلبی بهیچوجه مایه دغدغه خاطر من نیست. کمتر چیزی وجود دارد که موجب ترس من

باشد، و مرگ در شمار آنها نیست. احساس ترحم در من به آسانی بیدار نمی‌شود و آرزو میکنم که ایکاش هیچگاه زیر تاثیر این حس قرار نمی‌گرفتم، گرچه برای کاستن از درد و رنج مردم دردمند از هیچ اقدامی روگردان نیستم و در واقع معتمد که انسان میباید در این مورد هرچه از دستش برمیآید انجام دهد، حتی به درجه ابراز شفقت بسیار برای رنجی که می‌برند ...

به دوستانم سخت علاقه دارم به حدی که در ارجح شمردن منافع آنان بر منافع خود لحظه‌ی درنگ روا نمیدارم. با خواستهایشان از در اجابت و موافقت درمیآیم؛ حالات کمتر خوشایندشان را تحمل میکنم و در عذر تراشی و موجه شمردن هر کارشان خودم پیشقدم میشوم؛ اما در بروز دادن محبت و علاقه خود نسبت به ایشان ابروای نمی‌وردم و از غیابشان هم چندان پریشان خاطر نمی‌شوم. بر حسب سبب سرشت ذاتی خود، در مورد چیزهایی که معمولاً موجب تحریک حس کنجکاوی دیگران میشوند چندان کنجکاو نیستم. بسیار سر نگذارم و برای هیچکس به اندازه من آسان نیست که رازی را که با وی در میان نهاده‌اند در ذهن خود نگه دارد و آن را بروز ندهد. در وفای به عهد و گفته خود بسیار دقیق و سختگیرم و هرگز هم آنکه موضوعی را با او صحبت کرده‌ام نمیکند و در سراسر زندگانی وفای به وعده و عهد را چون اصلی نگه میدارم.

در رفتار با افراد فوق‌العاده مؤدبم و فکر نمیکنم هرگز در حضور ایشان سختی گفته باشم که موجب رنجش خاطر یا پور شدن آنان شده باشد. وقتی زن هوشمند باشد، مصاحبت او را بر مصاحبت مردان ترجیح میدهم چون در ماهیت مصاحبت زنان گونه‌ی راحتی و سبکبالی وجود دارد که در ما مردان نیست؛ و از این گذشته، به نظر من چنین مینماید که زنان مقاصد خود را روشن‌تر و خوشایندتر بیان میدارند. سابقاً کم‌وبیش مردی بودم که زنان در کسب قبض محضر او از یکدیگر پیشی می‌جستند؛ اما گرچه هنوز جوانم، این موضوع دیگر صادق

نیست. اکنون دیگر دلریایی از زنان را ترك گفته‌ام و تنها از این درشگفتی که بسیاری مردان جدی و هوشمند هنوز به این کار ادامه میدهند، برای شوهرهای اصیل و والا ستایش و احترام بسیار قایلیم و از آنکه دلیل علو طبع و نشانه عظمت روح‌اند؛ و گرچه الشهاب عاطفی ناشی از آنها با اعتدال خرد آمیز سازگار نیست، با اینهمه اینگونه شوهرها چنان موجب بروز فضایل استوارند که محکوم ساختن آنها درست نیست. از آنجا که همه انواع عشق و نیرومندی موافق عمیق ناشی از آن را نیک آزموده‌ام، حس میکنم که اگر روزی عاشق نشوم، به این شکل عاشق خواهم شد. ولیکن چون خویشتن را خوب می‌شناسم فکر نمیکنم که این دانشی من هرگز از سرم به قلبم راه یابد.

\*\*\*

تنها آن کسان که درخور تحقیرند از اینکه با ایشان با تحقیر رفتار شود می‌هراسند.

برای درمان جنون‌هایابی وجود دارد، اما برای اصلاح زبان نفهم‌ها خیر.

ستودن امیران به خاطر فضیلت‌هایی که ندارند توهین کردن به ایشان است بدون ترس از عواقب آن.

گاهی فکر می‌کنم که از تعلق شنیدن خوشمان نمیآید؛ اما تنها از نحویی که این کار را انجام میدهند است که خوشمان نمیآید.

زنان همه مفاهیم و معانی نهفته‌شده‌گری خود را در نمی‌یابند.

لهجه زادگاه شخص بهمان اندازه در ذهن و دل باقی میماند که در نحوه سخن گفتن.

بیشتر آدمها، مانند گیاهان، دارای خواصی هستند که تنها اتفاق موجب آشکار شدنشان میشود.

وقایع و حوادث ما را بر دیگران، حتی مهمتر از آن، ما را بر خودمان آشکار می‌سازند.

در می‌یابیم که جز آنها که با ما همعقیده‌اند، آدم باشعور کمتر پیدا میشود.

هنگامی که عاشقم غالباً در بیشتر آنچه که مورد اعتقاد بقیه در صفحه ۶۴

## لاروشفو کو (بقیه)

ماست شك می‌کنیم .  
 \* بزرگترین معجزه عشق ، درمان عشوه‌گری است .  
 \* چقدر قطع رابطه کردن با کسی که دیگر عاشقش نیستیم دشوار است !  
 \* فاعدتا تنها کسانی را که تحسینمان می‌کنند بدون توجه به شایستگی‌شان می‌ستاییم .  
 \* کمتر زن عقیقی است که از راه و رسم زندگی خود خسته نباشد .  
 \* اکثر زنان عقیف گنجهای پنهانند ، درمانند چون کسی در طلب ایشان نیست .  
 \* ذهن‌های عامی معمولا هر آنچه را که ورای توانایی ایشان است ، محکوم میکنند .  
 \* تلاشی که برای وفادار ماندن به کسی که عاشقش هستیم بکار می‌بریم دست کمی از بیوفایی ندارد .  
 \* بخش بزرگی از آنچه که آنرا رک‌گویی و صراحت خود می‌نامیم عبارت است از میل به حرف‌زدن از خودمان و نمایاندن کمبودهای خود از دیدگاهی که خودمان انتخاب می‌کنیم .  
 \* هیچ وعده‌ی به اندازه آن کسان که تحمل درخطا بودن را ندارند مرتکب خطا نمی‌شوند .  
 \* خودپسندی ممکن است کاملا موجب سقوط فضایل نشود ولی اساس همه آنها را به لرزه می‌افکند .

\* بخت و اقبال هرگز در دیده هیچکس به آن اندازه کور نیست که دیده آن کسان که به ایشان چیزی ندارد تقدیم کند .  
 \* شهامت آن نداریم که به عنوان يك اصل کلی اعلام کنیم که ما کمبودی نداریم و دشمنان ما هیچ صفت خوبی ندارند . اما وقتی وارد جزئیات می‌شویم از معتقد بودن به اصل بالا چندان دور نیستیم .

\* از میان همه عیب‌های خود آنکه با بیشترین گشاده‌رویی به آن اعتراف می‌کنیم تنبلی است . خودمان را راضی می‌کنیم که تنبلی ملازم همه فضایل آرامش طلبانه است .  
 \* می‌باید غالبا از بابت

والا ترین اعمال خود شرمگین میشدیم اگر که دنیا همه انگیزه‌های اصلی ونهفته آنها را میدید .  
 \* دشوارترین کار در دوستی ، نشان دادن عیب‌های خود بدوستان نیست ، بلکه آن است که او را وادار کنیم عیبهای خود را ببیند .  
 \* تقریبا همه عیبهای ما از وسایلی که برای پنهان داشتن آنها بکار می‌بریم بخشودنی‌ترند .  
 \* علت آنکه دوستی نزد بیشتر زنان ارج چندانی ندارد آنست که وقتی عشق را چشیده باشند ، دوستی ( در مقایسه با آن ) چیز بی‌مزه‌ی است .  
 \* می‌گوئیم از عیب‌هایی که تمایلی به رفعشان نداریم فضیلت بسازیم .  
 \* تشریفات و حفظ ظاهر از همه قوانین کم‌اهمیت‌تر است ، اما بهتر از هر قانون دیگر مراعات میشود .

\* آنان که میدانند چگونه پیر باشند تعدادشان زیاد نیست .  
 \* بیشتر دوستان ، انسان را از دوستی بیزار میکنند و بیشتر دینداران از دینداری .  
 \* در دوستان خود آنست که از عیوبشان راکه به حال ما زبانی ندارند بی‌راحتی می‌بخشاییم .  
 \* زنان در عشق بی‌احتیاطی های بزرگ را آسان‌تر از بیوفایی های کوچک می‌بخشایند .  
 \* در پیری عشق ، همچنانکه در پیری عمر ، ما همچنان برای رنجها زنده‌ایم اما نه دیگر برای لذتها .

\* از اعمال والا به جان و دل ثنا گفتن ، به يك معنا در حکم سهیم شدن در آنهاست .  
 \* آدمی را به طور کلی شناختن آسان‌تر است تا شناختن يك آدم به‌طور اخص .  
 \* برای روشن اندیشان به حال خود گذاشتن کج‌اندیشان کم در دسترست تا از آشپناه در آوردن ایشان .  
 \* مرادوه داشتن با هیچ احمقی به اندازه مرادوه با آنکه تا حدودی با مغز است دشوار نیست .  
 \* برای عشق ، درمانی چند وجود دارد اما هیچکدامش قطعی یا خالی از عوارض بعدی نیست .  
 \* پیری ، جباری است که با سلاح درد مرگ ، همه لذات دوران جوانی را ممنوع میدارد .  
 \* همای فرور که وادارمان میکند عیبی را که می‌نداریم از آنها میرا هستیم محکوم کنیم موجب میشود صفات نیکی را که خود فاقد آنیم حقیر بشماریم .  
 \* برخی صفات بد ، سبب استعدادهای بزرگی میشوند .  
 \* تعداد زنانی که ارجمندی آنها با زوال زیبایی شان زوال نمی‌گیرد بسیار اندک است .  
 \* میل به جلب همراهی و کسب ستایش ، معمولا علت اصلی درد دل کردن ما برای دیگران است .  
 \* در پیری عمر ، ما همچنان برای لذتها زنده‌ایم اما نه دیگر برای لذتها .

\* آنان که در مورد اصیل بودن و نجابت خود غلو میکنند ریشه‌ها و خاستگاههای آن را بقدر کافی در نظر نمی‌گیرند .  
 \* به عنوان موجودات فتاب پذیر از همه چیز ترسانیم ، اما همه چیز را میخواهیم چنانکه انگار فتابناپذیریم .  
 \* وقتی مردم حقیقت را از ما پنهان میدارند نمی‌باید از این بابت آزرده شویم چه خود غالبا آن را از خودمان پنهان میداریم .  
 \* از آنجا که شادکام ترین آدم در دنیا کسی است که به اندک قانع است ، آدمهای بزرگ و جاه طلب از این بابت بینواترین کسانند .  
 \* دوست و دشمن به یکسان از ورشکستگی و نابودی همسایه خشنود میشوند .  
 \* حبله‌گری جای خالی تیز هوشی را پر نمی‌کند .  
**لطفا توجه فرمایند**  
 نقل این ترجمه در هرجا و به هر شکل که باشد بدون اطلاع و اجازه کتبی صاحب این ترجمه که این بنده - محمدرضا صالح پور - باشم اکیدا ممنوع و در این مورد هر گونه تخلف قانونا قابل تعقیب است . فکر میکنم زمان آن رسیده باشد که ما نیز در اینجا بیاموزیم مثل سایر نقاط دنیا حق اشخاص را در مورد حاصل کار ذوقی و فکری آنان محترم بشماریم . بسا عرض معذرت .  
 محمدرضا صالح پور

## رتال جامع علوم انسانی

